

در پاس داشت رفیق تراب حق شناس

یکسال گذشت - ترابی که من می شناختم

ما خودمان را "مبارزان بی مرز" می دانیم. انترناسیونالیست هستیم. با آنکه برایمان بدهی ست که تغییر بنیادین در هر جامعه طبقاتی ویژگیهای خاص خود را دارد و هیچ تجربه ای قابل الگوبرداری نیست، اما به نقاط مشترک نیز توجه داریم. ... درس های انقلاب فرانسه، کمون پاریس و انقلاب روسیه و چین و کوبا و نیز تجربه مبارزات ضد استعماری در الجزایر، ویتنام، فلسطین، ظفار، السالوادور و حالا به آزمون بدیل های ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری در امریکای لاتین و چیاپاس چشم دوخته ایم، هیچ جا قبله امان نیست درهای ابتکار باز است. تاریخچه ای از ارتش زاپاتیستی آزادیبخش ملی

تراب حق شناس از طرف اندیشه و پیکار



رفیق تراب را شخصا از اواسط دهه شصت شمسی شناختم، در رابطه با گرفتن تاییدیه پناهندگی برای فردی که اعضای خانواده اش به جرم عضویت یا هواداری از سازمان پیکار در دهه شصت اسیر کشی شده بود. از طریق دوستی مشترک از او خواستیم که اگر می توانند به آن خانواده تاییدیه بدهند. تراب با سوالهای بسیار و تحقیقات زیاد، بعد از چند روز گفت نه متأسفانه نمی توانیم برای این اشخاص تاییدیه بدهیم. برای ما که شاید در آن دوره بسیار به مسئله پناهندگی حساس بودیم هضم برخورد تراب سخت بود. این گونه برخوردهای مسئولانه تراب در طول سه دهه رابطه مان هیچگاه تغییر نکرد. وی اعتقاد داشت برای تایید کردن افراد باید بسیار مواظب بود؛ حتی زمانی که حدود بیست سال بعد قرار بود اتحادیه های کارگری برای یکی از کسانی که او هم می شناخت تاییدیه بدهند، باز هم معتقد بود که نباید تاییدیه داد، با این استدلال که "اعتبار نهاد بسیار مهم است" و "شخص بعد از گرفتن اقامت چه کار خواهد کرد؟" او آینده را در گذشته می دید. رفتارهای مسئولانه رفیق تراب احترام او را برای من بیشتر کرد چرا که می توان فهمید که تراب بدون تحقیق و شناخت نه کسی یا جریانی را تایید می کرد و نه نفی. او بسیار آدم با کفایتی بود.

رفیق تراب در زمان حکومت پهلوی، در خارج از ایران توانست جنبش مبارزاتی سازمان مجاهدین را به سایر جنبش‌های ضد استعماری معرفی کند و کمک‌های بسیاری برای مبارزات سازمان مجاهدین و در ادامه بخش‌م- ل جمع کند. او بیشترین حمایتها و آموزشها را برای مبارزات آن دوران به دست آورد.

رفیق تراب در دوران مهاجرت ناخواسته دوم اش توانست نقش موثری در انتقال تجربیات نظری جهانی (غیر فارسی)، برای مبارزات این دوره داشته باشد. در شرایطی که بخش اعظم جریانات سیاسی یاران خود را از دست می‌دادند، رفیق تراب اعتقاد داشت و در شماره چهار اندیشه و پیکار گفت " امروز ما با شرایطی روبرو هستیم که مارکسیستها که خود تدوین‌کننده مهم‌ترین مقولات اقتصادی در تحلیل سرمایه‌داری بودند، خود را زندانی آن مفاهیم کرده و از ادامه تحلیل آن دست کشیده‌اند. دست کشیدن مارکسیستها از تکامل نظری ایشان شاید مهم‌ترین وجه بحران اندیشه چپ را تشکیل می‌دهد. مفهوم بحران همین است که نباید از زیر سوال بردن واژه‌های مقدس ترسید... امروز بسیاری از همین جریانات چپ خودمان، یا چپ افراطی (یعنی غیر سوسیال دمکرات) در اروپا طوری برخورد می‌کنند که گویی هیچ چیز عوض نشده است... مارکس هر روز اتمام جلد اول کاپیتال و انتشار آنرا برای مطالعه و گنجاندن آخرین آمار روز عقب می‌انداخته است. ما هفتاد سال است به همان آخرین مرحله بسنده کرده ایم". علاقمندان و همکاران اندیشه و پیکار گاه از چند سازمان و حزب امروزی از لحاظ کمی بیشتر بودند ولی هیچگاه نه یک اطلاعیه دادند و نه ادعای رهبری سیاسی داشتند. همین تیز بینی رفیق تراب بود که بر یک خط بسیار اصولی حرکت کردن او را بسیار معتبر کرده بود. انتشار نشریه اندیشه و پیکار، نشریه‌ای که شاید برای هواداران "جریانات رادیکال" زیاد خوشایند نبود. هنوز آن شب سرد زمستانی را بخاطر دارم، شبی که اولین شماره اندیشه پیکار در تورنتو در سال 1366 داشت در میان فعالین سیاسی پخش می‌شد و دوست اتحادیه کمونیستها که داشت نشریه را پخش می‌کرد و نظرات کسانی که نشریه را می‌گرفتند چه بود. در نشریات کنگره بین المللی مارکس بسیاری را با نظریات متفاوت مارکسیستی آشنا کرد. مبارزات حمایت از جنبش فلسطین و مکزیک و انتشار مطالبی در این راستا خود گامی بود در ارتقای تئوری به عمل سیاسی. او حتی در دوران بیماری اش نوشته‌هایش بسیار تاثیر گذار بود. زمانی که مطلب "تشدید حمله به گرایش درون مجاهدین" را نوشت، نشان از درایتی بود که می‌دانست که جنبش اجتماعی ما در چه حالی است. می‌دانست که بسیاری از مذهب‌یون به صف چپ گرایش دارند. شیخ تشکیلات دهه پنجاه بر سر جامعه ایران در حال گذار است و کسانی که نشریات امنیتی ماتند رمز عبور، اندیشه پویا و مهرنامه را دیده باشند می‌دانند که رژیم با ساختن فیلمهای سیانور و نفوذی، ماجرای نیمروز، ایستاده در غبار، پروانه، ارمغان تاریکی و ضلع سوم در چه فکری است و این فعالیت‌های دوستان اندیشه و پیکار هم تاثیر کار خودش را نشان داده است. مصاحبه با لطف الله میثمی و بسیاری از سران حکومت که روزگاری عضو و یا هوادار سازمان مجاهدین بوده‌اند از همین زاویه است و نشریه مهرنامه شماره 49 (آبان 1395) بیش از 42 صفحه اش مربوط به فیلم سیانور است و در میان مقالات و مصاحبه‌های انجام شده می‌توان فهمید که اکثر سران رژیم، نیروهای امنیتی و خود حجاریان ادعا می‌کنند که تمامی نوارهای حمید اشرف و تقی شهرام را گوش داده‌اند و در تمامی صحنه‌های فیلمبرداری فیلم سیانور مأموران وزارت اطلاعات حضور داشته‌اند و تهیه‌کننده سرمست از کارش است و بخشی مهمی از این امر حساسیت رژیم به دهه پنجاه را باید تا حدودی مرهون همت رفیق تراب و رفقای هم‌اند او دانست که نگذاشت توطئه بدنام کردن مبارزان سیاسی دهه پنجاه به حقیقت بپیوندد و نور آن شمع خاموش شود و نام آن عزیزان به فراموشی سپرده شود.

رفیق تراب درگیری سازمان مجاهدین و سازمان فدائیان اقلیت در اوایل دهه شصت را دیده بود که چگونه سازمان مجاهدین اعضای سازمان فدائیان اقلیت را زیر فشار گذاشته بودند، همراه با زنده یاد پوران بازرگان جسورانه کتاب " از بن بست رجوی تا فداکاری آقای ابریشمچی (ملاحظات چند حول اطلاعیه

جدید دفتر سیاسی مجاهدین) " را نوشت و از عواقب کار نهراسید. همانطوری که در نوشته اش در دفاع از روحانی و شریف واقفی نیز از برخورد دوستان خود نهراسید. این یکی از ویژگی‌های رفیق تراب در رابطه با برخورد با مسائل جنبش انقلابی بود، همواره عقایدش را بیان می‌کرد و این نشان از شجاعت و صداقت انقلابی اش بود.

رفیق تراب در رابطه با دفترهای زندان تقی شهرام هم چنین نوشت که: "تقی شهرام {همچون بسیاری از شخصیت‌های تاریخی حامل جنبه‌های متضاد بود. " ویژگی بر خورد او در مورد تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق بازنگری زوایای مختلف این مسئله بود. او ضمن آنکه تعبیر نظر را حق افراد میدانست اما بر خورد های داخلی سازمان را که منجر به قتل شریف واقفی و دیگران شد را همواره محکوم میکرد. دیدگاه رفیق تراب در مورد مهمترین مسئله زندگی او بسیار جالب و بدور از هر گونه کج اندیشی و تعصب ایدئولوژیکی است او در مورد انشعاب در سازمانی که عمرش را بر سر آن گذاشت چنین میگوید: اما آنچه شهرام انجام داد نه گشایشگر راه رفع تناقضات و سردرگمی هایش که کاملاً بالعکس هل دادن وی به سمت بیشترین مقاومت ها و سنگرگیری ها در برهوت اعتقادات دینی بود. برخوردهای عمیقاً فرصت طلبانه، تحقیرآمیز و نارفقانه شهرام، شریف را به وادی مقابله و تدارک مقاومت کشاند و سرانجامی بسیار تلخ و زیانبار را بر سازمان و بر کمونیسم و چپ تحمیل کرد. غرض از همه این حرفها آنست که ایستادگی شریف در مقابل خط غالب سازمان به طور واقعی در مجرد مخالفت وی با اعلام بیرونی مواضع سازمان خلاصه نمی‌شد و به نظرم صرف این میزان اختلاف نمی‌توانست بانی و باعث چنان رویدادی شود. و در ادامه با احترام به تمام کسانی که در این مسیر به مبارزه با دیکتاتوری پرداخته بدون تعصب نظری چنین میگوید: یاد شریف واقفی، صمدیه لباف و هر کس دیگری که در پیچ و خم این مبارزه خونین ستم دیده است فراموش نشدنی ست. آنچه نباید هرگز فراموش کرد این است که همه فراز و نشیب ها در جریان مبارزه ای جان برکف و در راه استقرار آزادی و عدالت صورت گرفته و سرشار از فداکاری های درخشان بوده است. کسانی که به قصد توجیه افکار فرصت طلبانه خود خطاهای ما را که جدا از منطق جنگ ما با رژیم نبوده بزرگ می‌کنند و برای لجن مال کردن یکی از پاک ترین جریان های تاریخ معاصر سوء استفاده می‌کنند، چه آنان که بر مسند حکومت نشسته اند یا بی مایه هایی که خوش نشین سایت های اینترنتی هستند و به وراجی مشغول، برایشان جز روسیاهی باقی نخواهد ماند. وقوع این خطاها در آن مسیری که از همه چیز پاک تر می‌خواستیم بر من آنقدر سخت گذشته که هرگاه به یادش می‌افتادم تنها این جمله را زیر لب با افسوس تکرار می‌کردم: "در زندگی زخمهایی هست که مثل خوره روح را آهسته در انزوا میخورد و میترشد." از کتاب بوف کور اثر صادق هدایت. با وجود این حتی در شرایطی که انگشت اتهام به "قتل و جنایت"، رایگان بر سر ما فرو می‌ریخته یک لحظه تردید نکردم که حماسه ها و تراژدی های که مبارزه پر شور طبقاتی را سرشار کرده اند چرخ دنده های موتور تاریخ اند و همگی تحت هر شرایطی که رخ داده باشند به دریای عظیم مبارزه ستمدیدگان، نفرین شدگان زمین و پرولترها خواهند پیوست. دریایی که در تلاطم زاینده خود آزادی و کمونیسم را به ارمغان خواهد آورد و آفتاب و زنبق را بین همه کسانی که به نحوی در راه آزادی- برابری کوشیده اند قسمت خواهد کرد." نقل از مقاله اداء دین به مجاهد شهید مجید شریف واقفی " پنجشنبه، ۲۹ اسفند ۱۳۹۲؛ ۲۰ مارس ۲۰۱۴ سایت اندیشه و پیکار. او به مبارزه همانند جان بر کفان دهه پنجاه و شصت و بدون تعصبات نظری تنها به رهائی انسان می‌اندیشید و بسیار خوب درک میکرد که اختلاف اندازی و رواج دشمنی میان آن مبارزان از جان گذشته آن دوره تنها بر نامه طبقات استثمارگر است. و مبارزین کمتر به تعصبات ایدئولوژیکی الوده بودند و به ایدئولوژی به عنوان علم مبارزه طبقاتی نگاه میکردند.

رفیق تراب در کتاب 48 سال پس از چه گوارا نوشت: "در جامعه ما که هیچ چیز از خطر تحریف در امان نیست این اسطوره عظیم نیز مثله شد، یکی او را چون پیغمبر نگریست، دیگری به سیگار برگ یا تفنگش چشم دوخت و ما که خواستیم" مثنی مسلحانه چریکی" را نقد کنیم و بینش و برنامه مبارزاتی مان را تصحیح کنیم از درک عظمت تجربه ای که چه گوارا و کاسترو و همزمان شان در آفرینش آن سهم داشتند غافل ماندیم."

رفیق تراب تا آخرین دم زندگی اش حتی در دوران بیماری اش که به او لقب گرامشی در زندان تن اش را دادم، کسی که در زندان تن اش هم دست از مبارزه بر نداشت، حتی در شرایطی که فقط می توانست حرف بزند از تولید کار نظری کوتاهی نکرد. بدون شک این امر نمی توانست بوقوع بپیوندد مگر حمایت دوستان و اطرافیان رفیق تراب در طول پنج سال بیماری جانکاه او. در تمامی آن پنج سال آخرهیچگاه جرات نکردم حال جسمی اش را بپرسم و اولین بار که پرسش کردم گفت از جسم ام مپرس ولی حال روحی ام خوب است، برای انتقال و فعالیت نظری اش او را ستودم. حتی یک بار از شرایط سخت و جانکاه اش شکوه نکرد و همیشه تبسم بر لبان اش بود، مرتب و مکرر در همان مدت کوتاه دیدارهایمان سوال می کرد و اگر سوالی داشتم بطور فروتنانه جواب سوال ام را می داد.

رفیق تراب در تمامی دوران آشنایی مان همانند آموزگاری بود که مسئولانه تجربیات اش را در اختیارم قرار می داد و کمتر شرایطی بود که از او کمک بخواهم و جواب منفی بدهد. رفیق تراب خودش رابطه اش را انتخاب می کرد و زمان بندی آشنایی برایش مهم بود، افراد را امتحان می کرد و سطحی از کنار حرفها و بحثها رد نمی شد. جدال نمی کرد ولی می دانست چگونه دیالوگ احترام آمیز داشته باشد. زمان رابطه اش را خوب می دانست و اگر با کسی دوست بود و او را در حد یک رابطه فراتر از دوستی می دانست، خود رابطه را نگه می داشت و اگر خبری نمی شد حتما تماس می گرفت و جویای حال می شد. آموزگاری که کوچکترین روابط خوب حتی دریافت یک کتاب در سال 1990 را هم در یاد داشت.

رفیق تراب به باور من آونگاردی \* بود که متعلق به آینده سیاسی ایران است. آوانگاردی بود که شیوه سازماندهی اش بسیار با ارزش بود، سازماندهی که حتی در اطاق بیمارستان هم از آن دست بر نداشت حتی با اشاره چشم می گفت که در کمدر باز کن و آخرین مطلب چاپ شده را بردار یا به دیدار کننده کتابی را هدیه می داد و... سازماندهی را با سعه صدر ادامه می داد، کسی بود که پس از اولین برخورد، بی اختیار شخص به او اعتماد می کرد و باور می کرد که صداقتی دارد که شاخص است. رفیق تراب همواره سعی می کرد رابطه هایش را به جنبش اجتماعی وصل کند تا از آن در جهت مبارزه استفاده شود. تراب تا حد توان اش مطالب مربوط به مسائل اجتماعی از هنر تا سیاست را از نگاه طبقاتی و انترناسیونالیستی دنبال می کرد.

رفیق تراب با رشد مبارزات کارگری ایران در دهه هشتاد شمسی به همراه زنده یاد پوران همواره مبارزات کارگری ایران را با دقت دنبال میکردند اما هیچگاه مانند برخی در خارج از کشور سعی نمیکردند از دور برای آن نسخه بپیچند بلکه همواره تلاش میکردند تا ببینند فعالان داخل چه چیز را میخواهند و خودشان را به عنوان پشت جبهه و یاری کنندگان میدانستند، تمامی مطالب و مصاحبه های کارگری در ایران را دنبال می کردند و نظر خصوصی می دادند، هر دو این عزیزان معتقد بودند: بدون درخواست کمک مالی باید از هر جنبش کارگری برای جنبش کارگری ایران کمک و یاری گرفت. بسیار برایش مهم بود جنبش کارگری خاورمیانه و جنبش کارگری ایران ارتباط داشته باشند. نقش جنبش کارگری فلسطین در حمایت از کارگران ایران را مهم می دانست. هر گاه در فلسطین بودم از همانجا با او تماس می گرفتم و توضیح

می‌دادم که فلسطین ای که او در آن مبارزه کرد چه تغییراتی کرده است، اگر خود رفیق تراب در جلسات کارگری در پاریس شرکت نمی‌کرد اما تمامی مسائل بحث شده را از طریق پوران می‌پرسید. برایش نقش هماهنگی نهادهای حامی جنبش کارگری خارج از کشور مهم بود. به اشخاص اعتماد داشت و فکر می‌کرد شاید این افراد بتوانند در بوجود آوردن شرایط درست کمک کنند. در بحبویه درگیری‌های خارج، تمام حرف‌اش این بود که "نباید گذاشت دشمن شاد شود". این "دشمن شاد نکنی" اش حتی در زمان بیماری نیز بر زبان‌اش بود. معتقد بود اختلافات را نباید زیاد بزرگ کرد. نقد فعالیت را قبول داشت و می‌گفت تخریب را نباید جدی گرفت زیرا کسانی که تخریب می‌کنند خودشان رسوا می‌شوند و باید کار را ادامه داد.

رفیق تراب در تمامی سالهایی که به حمایت از فعالیتهای کارگری نیاز میرمی وجود داشت، از هر آنچه در توان‌اش بود دریغ نوزید، حتی اگر نیاز به ویراستاری بود انجام می‌داد، حتی در رابطه با مطالبی که می‌باید نوشته شود همراهی می‌کرد، بطور مثال در زمانی که مطالب تئوریک و نقد دستمزد شدت گرفت، یکی از نقدها به فعالین کارگری ایران ناخوشایند بود که در آن نقد نویسنده، نظرات فعالین کارگری ایران را غیرکارگری خطاب کرده بود، ما از یکی از رفقای که در عرصه تئوریک مهارت بیشتری داشت تقاضا کردیم که هر دو دیدگاه را بخواند و نظرش را ارائه دهد. وقتی که که نظر رفیق فرستاده شد، تراب خودش شخصا با آن رفیق تماس گرفت و گفت حاضر است نظر ایشان را تایپ کند و در سایت اندیشه و پیکار انتشار دهد چرا که اعتقاد داشت که نظر سومی نیز وجود دارد که آن رفیق گفت این مطالب درونی خود ما است و نیازی نیست که علنی شود.

رفیق تراب اگر ضرورت نیاز مالی را می‌دید خودش بطور مستقیم اقدام می‌کرد، یک بار در یادداشتی به او و چند رفیق دیگر برای کمک به یک کارگر بیمار در خواست داشتیم، بخش عمده آن کمک را خودش جمع کرد و حتی زمانی که گزارش کمک را فرستادیم بدون نگاه کردن به گزارش یک یادداشت فرستاد و گفت نیازی به گزارش نیست و ما می‌دانیم چه کار می‌کنیم.

رفیق تراب در تمامی این پنج سال بیماری‌اش نشان داد که چه انسان بزرگی است. در سال 2014 پشت در اتاق‌اش معطل بودم که دکتر روانشناس کارش تمام شود و ما بتوانیم وارد اتاق شویم. هنگامی که روانشناس از اتاق بیرون آمد از ما عذرخواهی کرد برای اینکه طول کشیده است. از او سوال کردم روحیه‌اش چگونه است؟ به من گفت: "من تا به حال انسانی در شرایط مشابه ایشان ندیده‌ام که نه تنها افسردگی نگرفته است و خیال خودکشی نداشته باشد بلکه ایشان به من هم روحیه می‌دهد". در طول پنج سال بیماری رفیق تراب، سه بار پیش او رفتم ولی کمتر زمانی بود که او را مشغول ندیده باشم حتی زمانی که بر روی تخت بود تلفن‌اش بارها زنگ می‌خورد و یا چندین نفر در حال آمدن و دیدار او بودند. حتی در همان شرایط هم همانند دهه پنجاه زندگی‌اش روابط‌اش را بسیار محکم و با اصول حفظ می‌کرد. در دو دیدار آخر به من می‌گفت قرار است چند نفر بیایند، نه اسم خودم را می‌گوییم و نه اسم آنها را باید بدانم و من هم از او عذر می‌خواستم و می‌رفتم.

رفیق تراب انسانی بود در کنار محرومان و با محرومان، عقاید سیاسی انسانها را مبنای ارتباط خودش نمی‌گذاشت. با افراد ملی‌مذهبی تا اعضای شورای ملی مقاومت، در تمامی جریانات سیاسی دوستی داشت، دوستان دوران سنگرهای لبنان و فلسطین‌اش تا جوانانی که در این دوره به مبارزه کشیده شده بودند، با همه ارتباط داشت. معیارش برای رابطه هیچگاه تغییر نکرد، معیار "انسان بودن" افراد و "در کنار مردم بودن" آنان. بسیار از افراد فرصت طلب دوری می‌کرد و برای دوستان گذشته‌اش احترام قائل

بود، حتی اگر به او می‌گفتی عمو این شخص که حرفهایش را حتی خودت هم با بسیاری از آن مرزبندی داری می‌گفت: "این شخص دوست دوران سخت است و بهای مبارزه را داده است."

رفیق تراب انسانی بود که همواره با محرومان و زحمتکشان همراه بود و برای گفتن نظرش در رابطه با چپ و مبارزه بسیار وسواس داشت، ادا اطوار روشنفکری نداشت و نیازی نمی‌دید برای اثبات نظرش از مارکس و یا کس دیگری نقل قول بیاورد ولی تا جای ممکن به متفکران شرقی و حتی شعری از یک شاعر حرف اش را می‌رساند و در این رهگذر در رابطه با افراد و جریانات، انسانی بسیار با اخلاق بود. اگر در رابطه با کسی از او سوال می‌شد در بدترین حالت که می‌شد فهمید که نظر مساعدی در رابطه با آن شخص ندارد تنها می‌گفت مواظب باش. اعتماد به افراد را قبول داشت. در اواخر دهه هشتاد میلادی در شهر تورنتو نشریه‌ای چاپ می‌شد که سردبیر آن مسئول حزب توده بود تراب هم چند مقاله در آن نوشت ولی به محضی که دوستان به او انتقاد کردند از فرستادن مطلب خودداری کرد. برای انتقال نظرش زیاد تن به هر مصاحبه و نوشته‌ای نمی‌داد و برای نشریه آرش می‌نوشت و همیشه معتقد بود باید برای آرش نوشت و هر کس می‌تواند همراهی کند. برای انتشار مطالب در سایت اندیشه و پیکار حتی مطلب اگر خوب بود ولی نویسنده را نمی‌شناخت از دیگران نظر می‌خواست و حتی اگر جواب مناسب را دریافت نمی‌کرد، ولی برای آن نظر ارزش قائل بود.

رفیق تراب سبب مبارزه مستقل جنبش چپ اجتماعی دوران معاصر ایران بود. نماینده نسلی است که بسیاری از آنها رفته‌اند و محدود افرادی مانند او زنده هستند. کسانی که در دهه شصت با تشکلات سیاسی کار کرده‌اند می‌دانند کمتر کسی را می‌توان یافت که احترامی برای تشکلی داشته باشد که روزگاری با آن تشکیلات کار کرده باشد و دیگر نمی‌خواسته با آن تشکیلات باشد و حتی از مسئولین همان تشکلات موجود مورد احترام آنان باشد. اما رفیق تراب مورد احترام بسیاری است که حتی به پیکار هم اعتقاد ندارند.

رفیق تراب به معنی واقعی ادامه دهنده سنت دوران روشنگری بود و برای مفهوم آرمان‌های دوران روشنگری یعنی خردمندی، پژوهش انتقادی، آزادی بیان، و آزادی پرسش ارزش بسیار بالایی قائل بود و کوشید آنها را بهبود ببخشد و گسترش دهد و با جامعه امروز سازگار کند.

آنچه از زندگی این بزرگ انسان مبارز درس گرفته‌ام آن است که سر خود گیرم و آنی از منافع کارگران و زحمتکشان غافل نباشم و در این راه از طعنه‌ها و اتهام‌زدن‌های بد خواهان هیچ‌بیمی به دل راه ندهم آن‌چنانکه او چنین میکرد. راه بسیار ناهموار مبارزه طبقاتی را تنها با از خود گذشتگی‌ها و تحمل ناروایی‌های فراوان که همواره وجود داشته و دارد و تنها با محو طبقات هموار تر می‌گردد بدون خستگی همانند او تا به آخر ادامه دهم .. هم چنان که او به درستی میگفت این تخریب‌کنندگان اند که خود در انتها تخریب میشوند. پافشاری بر همراهی و همدلی مبارزان راه آزادی و فاصله گرفتن از سازشکاران و فرمیست‌های نگاه به قدرت تنها مسیری است که میتواند ما را به صبح روشنتری رهنمون شود. هر چند قدم‌های ما کوچک و آهسته باشد اما اگر در مسیر مبارزه گام بر داریم، این مشعل را همواره فروزان نگاه خواهیم داشت. باشد که راه رهروانی همانند او را همواره زنده نگاه داریم.

کسانی که تراب را می‌شناختند، می‌دانند که تراب نه نیازی به لقب رفیق کبیر داشت و نه اصراری داشت که نشان دهد که در تاریخ مبارزات پنجاه سال گذشته نقشی داشته است. تراب خودش را یک قطره‌ای از

دریایی بیکران مبارزات اجتماعی نیم قرن گذشته ایران می دانست اما در اصل سازمانده بی نظیر جنبش پنجاه سال گذشته ایران است. تراب متعلق به آینده جنبش مبارزاتی است ، آنکه گفتارش همه کردار بود.

افسانه حیات دو روزی نبود بیش

آن هم عزیز با تو بگویم چه سان گذشت:

یک روز صرف بستن دل شد به این و آن

روز دگر به کندن دل زین و آن گذشت

یاد رفیق تراب همواره با من خواهد

مهدی کوهستانی

بهمن 1395

- (avant garde)

آوانگارد لفظی نظامی و فرانسوی است به گارد پیشرویی در ارتش اطلاق می‌شد که جلوتر از بقیه حرکت کرده زمینه را برای ورود بقیه نیروها آماده می‌کردند